



سلامت را به ایران می‌رسانیم
#کرونا را شکست می‌دهیم
در کنار جامعه پرتلاش پزشکی، کرونا را شکست خواهیم داد

مردم یا مسئولین!؟

پوتین سفید

ماسک‌ها هم حریف لبخندهایمان نشدند...

سهامداران پاندمی

میهمان ناخوانده

عرض سلام و ادب خدمت شما همراهان عزیز.

خیلی روزگار عجیبی شده، نه؟ انگار انواع و اقسام اتفاقات ناگوار به صف ایستادن که هر روز در یک گوشه از کره زمین به مردم بتازند. گاهی هم فقط به یک بخش از کره‌ی زمین بسنده نمی‌کنند و همه‌ی جوامع بشری رو در بر می‌گیرند. اتفاقاتی که درونشون اغلب رد پای دخالت انسان‌ها هم مشاهده می‌شه.

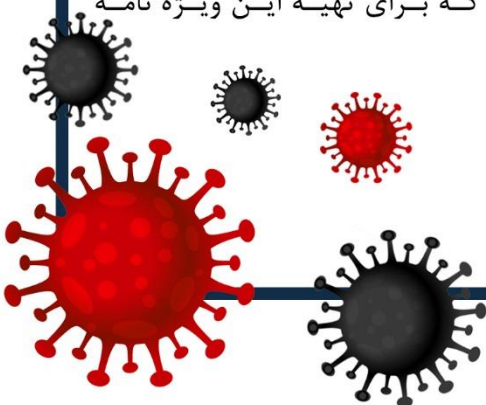
کشور ما هم از این قاعده مستثنی نیست و مخصوصاً در این چند ماه اخیر، شاهد حوادث متعددی بودیم. ضرباتی به پیکر جامعه وارد شد که تا مدت‌ها دردشون احساس خواهد شد. از فتنه گرانی بنزین و شهادت حاج قاسم و ماجرای هواپیمای اوکراینی و... تا همین میهمان ناخوانده؛ بیماری کووید ۱۹.

البته هر کسی هم که ندونه، ما شیعیان خوب می‌دونیم که این بلایا و در واقع آزمون‌های الهی جهت دار و برای رسیدن به اهداف مشخصی هستند، به همین خاطر امیدواریم که پایان این شب ظلمانی، سپیدی صبح ظهور باشه.

و اما جدای از بحث‌های علمی و آماری محض که این روزها از در و دیوار درباره‌ی این مرض مجهول‌العلاج می‌شنویم، در این ویژه‌نامه به بررسی ابعاد فرهنگی-اجتماعی این پدیده پرداختیم که بدون شک می‌تونه دید وسیع‌تری برای نگاه به حال و روز امروز جهان به ما ببخشه.

قبل از این‌که برید سراغ مطالعه‌ی ادامه‌نشریه، جا داره از کلیه بزرگوارانی که برای تهیه این ویژه‌نامه زحمت کشیدن و همچنین شما عزیزان اهل مطالعه، تشکر کنم. موفق باشید.

محمد فتحی
مدیرمسئول و سردبیر



همیشه وقتی می‌خواستیم از یک بیماری پیش پا افتاده اسم ببریم، سرماخوردگی را مثال می‌زدیم. خیلی از ما حتی برای درمان آن به پزشک هم مراجعه نمی‌کردیم. با لیمو شیرین و آبلیمو عسل و سوپ حاوی شلغم، سر و تهش را هم می‌آوردیم. اما آخرین روز بهمن ۹۸ خبری دست به دست می‌چرخید که دیگر اجازه نمی‌داد سرماخوردگی یک مرضی دم دستی باقی بماند؛ کرونا وارد کشور شده بود. دم عیدی، عجب مهمان ناخوانده‌ای! اولش همه فکر کردیم چیزی نیست، ۲ درصد احتمال مرگ دارد و خدا را شکر از آنفولانزای تیپ A هم کم خطرتر است. و خیلی زود لابه‌لای گرد و غبار خانه تکانی شب عید، پرتش می‌کنیم بیرون. شاید هم داشتیم به خودمان دلداری می‌دادیم. هر چه که بود وعده داده بودند از شنبه همه چیز عادی شود. اصلاً نیازی به قرنطینه و این قرون وسطایی بازی‌ها هم وجود ندارد.

اما ویروس آدم نبود که بتوان با این وعده وعیده‌ها مهارش کرد؛ در عرض یک هفته کرونا خودش را به ۷۷ درصد استان های کشور رساند، و چند صد نفر مبتلا و چند ده کشته روی دستمان گذاشت. شنبه معهود که از راه رسید، فهمیدند اپیدمی با کسی شوخی ندارد. و خوشمان بیاید یا نیاید باید زندگی عادی را تعطیل کنیم. فکر می‌کردیم حالا که دولت از مرکب معروف پایین آمده و تعطیلی‌های نصفه و نیمه شروع شده‌اند، می‌توانیم یک نفس راحت بکشیم و خیالمان کمی از

بابت مهار بیماری و فشار بی‌امان به جهادگران سلامت راحت شود؛ اما زهی خیال باطل! فردای تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها، مردمی که تا دیروز در فضای مجازی منتقد جدی عدم قرنطینه قم بودند، از ترافیک جاده‌های شمالی کشور برایمان عکس یادگاری می‌فرستادند! مسافرانی که وقتی از آن‌ها خواهش می‌کردیم برخلاف سال‌های گذشته به استان های شمالی سفر نکنند، بهانه‌های رنگ و وارنگ برایمان ردیف می‌کردند؛ از "پلاکم تهران، خودم ساکن اونجام" بگیر تا "باید برم ملکمو قولنامه کنم".

از همه جالب‌تر صاحب ویلاهایی بودند که عقیده داشتند سفر به این شهرها حق مسلم آن‌هاست و چون مردم بومی قبلا زمین‌هایشان را به آن‌ها فروختند حالا هم چشمشان کور و دندشان نرم، باید از ویروس هم پذیرایی کنند. حتی چند نفری بر این باور بودند که رزق و روزی مردم این استان‌ها دست آن‌هاست و اگر در طی این سال‌ها به این مناطق سفر نمی‌کردند



احتمالاً نسل این قومیت‌ها در اثر گشنگی منقرض شده بود.

در مقابل این مسافران، مردمی هم بودند که به این سفرهای غیرضروری اعتراض جدی داشتند، ولی متأسفانه بعضی از آن‌ها از وسط خیابان و در حالی که "یک تک پا" رفته بودند لباس شب عید بخرند، هشتک در خانه بمانیم را ترند می‌کردند.

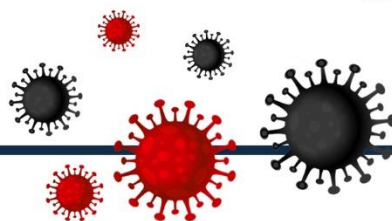
اما همه چیز به جاده‌های شمالی و خرید عید ختم نمی‌شد. جاهای دیگری از همراهی اجتماعی ما هم می‌لنگید. در کنار هیئت‌هایی که پامنبری‌هایشان را برای ضدعفونی معابر و دوخت ماسک و ... به خط کرده بودند، معدود هیئت‌هایی هم وجود داشتند که علی‌رغم تعطیلی کلاس درس مراجع، تا لحظه‌ی آخر واجب را فدای مستحب کرده بودند و در مراسمات شان سلامت مردم را به سخره می‌گرفتند. شور این لجبازی‌ها آن‌جا درآمد که به بهانه‌ی زیارت درب حرم را شکستند و حتی حرمت صاحب‌خانه را هم نگه نداشتند.

از سهم همه‌ی این ناسازگاری‌ها در گسترش پاندمی هم که بگذریم، برای توجیه هر کدام‌شان هم که بهانه بیآوریم، فکر می‌کنید بتوان آن بیمار کرونا مثبتی را درک کرد که از خانه تا بیمارستان بدون ماسک و با تاکسی آمده، فقط چون نفس کشیدن زیر ماسک سخت است؟! می‌توان تعداد افرادی که آلوده کرده را محاسبه کرد؟ سهمش از بی‌خوابی پرستار بیمارستان ریفرال را چطور؟ راستی، کسی حواسش به نفس‌های به شماره افتاده نظام سلامت هم هست؟ سهم ما در این پاندمی چقدر است؟

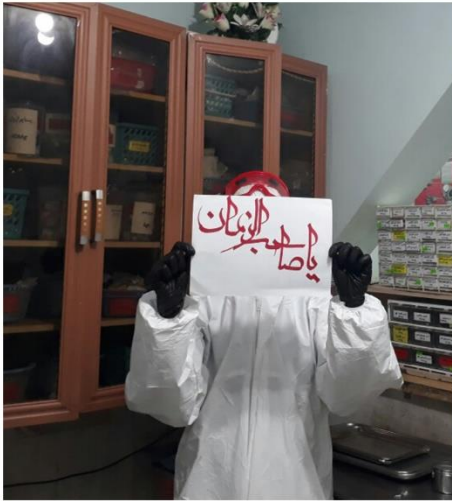
توزیع بسته‌های فرهنگی با نیت یاری‌رسانی و روحیه بخشی به بیماران و خانواده‌هایشان توسط بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی گیلان در تاریخ ۹۹/۱/۱۶ با همکاری نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه علوم پزشکی گیلان و حوزه علمیه استان گیلان انجام شد. ماسک‌های سه لایه بهداشتی، دم‌نوش‌های آرام بخش (دارای تاییدیه سازمان غذا و دارو)، دعای هفتم صحیفه سجادیه و رزق‌های دست ساز فرهنگی، اقلامی بودند که به لطف خدا در این طرح توسط بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی گیلان تهیه شدند.



بسته‌های تهیه شده با همکاری جمعی از روحانیون جهادی، میان ۲۵ مرکز درمانی استان گیلان توزیع شدند.



■ متن رزق موجود در بسته فرهنگی برای تمام روزهایی که حاملان گرفته است و چشم‌هایمان میبارد. برای تمام روزهایی که دنیا با تمام بزرگی اش برایمان تنگ میشود. برای تمام روزهایی که هیچ پناهی نیست. برای تمام لحظه‌هایی که باران بی‌امان میبارد و سرپناهی نیست. برای تمام ثانیه‌هایی که غم با تمام وجود دست بر گلویمان میگذارد... برای تمام... یکی بی آن که ما بدانیم تمام حواسش به دردها و شکستگی‌های قلب‌های ماست. او که خود میگوید: "ما یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم..." چشم‌هایت را ببند و دل به او بسپار. او تو را ببیند. هم او که صاحب عصر و زمان ماست!!! #حواسش_بهت_هست



بود و دردناک ترینش، شنیدن صدای چرخ های برانکاردی بود که عزیزی را میبرد که بر رویش خواب خواب بود و صدای گریه های خانواده اش میان صدای چرخ ها گم شده بود!! لعنتی ویروس عجیبی است این کرونا. هر روز به یک شکلی. ولی من فکر میکنم یک جایی در برابر این مهربانی آدم ها کم می آورد و خودش می رود!!

مهربانی آدم ها این روزها مثال نازدنی ست. دستشان درد نکند این مردم خیر که هر شیفت کل کادر بیمارستان را مهمان مهربانی هایشان میکردند. یکباری هم بسته ای آوردند که رویش بزرگ نوشته بود یادمان شهید املاکی. به جبران مراسمی که این ویروس منحوس اجازه اش را نداده بسته های نذری دادند بیمارستان. یک روزی هم برایمان آب هویچ آوردند. و اما روز آخر که ناهار را مهمان امام رضا بودیم. برایمان غذای تبرک آورده بودند.

روز آخر به هم خوابگاهی ام گفتم: ما واقعا بالا سر بیمارهای کرونایی رفته بودیم؟؟ او هم هنوز باورش نشده بود. آنقدرها هم ترسناک نبود. اصلا به نظرم شاید قشنگی اش بیشتر از ترسناکی اش به دل مینشیند.

این چند روز تجربه عجیبی بود. هم شیرین و هم تلخ. شاید سخت بود ولی سختی زیبایی بود. کار خداست دیگر. این آسان کردن سختی ها را میگویم. و او عجیب مهربان خدایی ست!!!

هاست مرا میشناسند. کار دل است دیگر.

روزهای اول، کادر درمانی، در نگاه اول سعی میکردند من را از چشمانم بشناسند. بعد که موفق نمیشدند میگفتند: طرحی هستی یا قراردادی؟! میگفتم: دانشجوی هوشبری هستم نیروی داوطلب...!! بعضی لبخندی از زیر ماسک تحویلیم میدادند و آفرینی. و بعضی میگفتند: میشستی خونه دیگه. چه کاریه؟! میگفتم: "اومدم که کمک کنم به شما. وظیفمونه که کمک کنیم به هرچی بهتر شدن این شرایط." و بعدها در ذهنم اضافه کردم چه کسی دیده که با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین شود باید کنار هم به هم کمک کرد. بعضی ها هم میگفتند: حالا چقدر پول میدهند. میخندیدم و میگفتم: حالا بعدا با خدا حساب میکنیم!!

روز اول که درمانگاه بودم، بیمارها می آمدند با کیسه ای سرم و آمپول. خیلی هاشان مبتلا بودند به این ویروس منحوس. عکس رادیولوژی در دست و بعضی سی تی اسکن. دکتر برایشان قرنطینه خانگی تجویز کرده بود و مصرف داروهایشان. سعی میکردم جوری به چهره های غمناکشان لبخند بزنم که آن را از چشم هایم بخوانند.

ماسک ها سعی در دزدیدن لبخندهایمان دارند. و چه دعاها میکردند مردم کادر درمان را. که انگار برای بچه های خودشان دعا میخوانند. با تمام وجود و از صمیم قلب.

روزهای بعد که وارد بخش کرونا شدم، آدم ها مهربان تر شده بودند و دعاهایشان قشنگ تر. کافی بود مثلا سرمشان را وصل کنی تا برات کلی دعا کنند. یکی شان مادر بزرگی بود که موهایش را حنا گذاشته بود. گفتم: چه موهایی...!! خندید گفت: "حالا قبل ترها را ندیده ای." روز بعد حس قشنگی داشتم وقتی دیدم پسرش دنبال کارهای ترخیصش بود. اصلا حال این مادر بزرگ ها و پدر بزرگ ها که خوب میشود آدم انگار حالش بهتر میشود.

ولی خوب دروغ چرا. لحظات بد هم

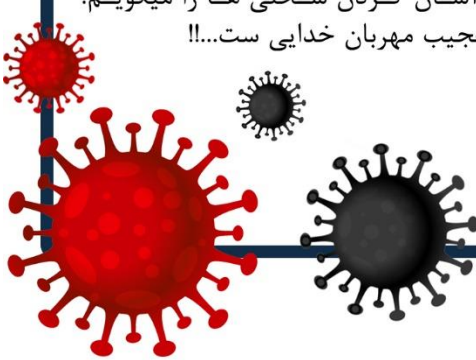
نمیشود که اسم مان باشد دانشجوی علوم پزشکی و در شرایط نیاز خانه نشین. به قول عزیزی "درس خوانده ایم برای همچین روزهایی دیگر." من باب همین جملات که هر شب گوشه ای از ذهنم را پر میکرد، درخواست حضور داوطلبانه دادم. کانال بسیج اطلاعیه درخواست نیرو داده بود. پرسجو که کردم هم بیمه میکردند و هم تمام تجهیزات را در اختیارمان می گذاشتند. (که انصافا هم تمام تجهیزات بود).

یک هفته بعد، گفتند: بیمارستان امینی لنگرود نیرو میخواهد، هستی؟؟

مشورتی کردم و تفال هم به قرآن زدم و چه خوب آمد. راهی شدم به شهری که سه سال است تحت عنوان دانشجوی مهمانش هستم. لنگرود. یکبار کارآموزی آمده بودیم امینی. به خاطر فصلش بود یا بارانش یا نمیدانم چه که آن روزها را زیاد دوست نداشتم. بی توجه به آن احساس با لبخندی مخفی شده زیر ماسک بین راهروهای بیمارستان دنبال مسئول نیروهای داوطلب گشتم. پیدایش که کردم سلام و احوال پرسوی ای کرد و بدون هیچ حرف پس و پیشی یکی از همان لباس های سفید شبیه آدم فضایی ها را با مابقی مخلفات داد و گفت خوش آمدی!!

لباس ها را که پوشیدم راستی راستی شده بودم شبیه آن ها که آقای سلامی باهاشان مصاحبه میکرد!

گفتند که محل خدمت (بخوانید بخش) اورژانس است. اورژانس امینی را دو بخش کرده بودند. درمانگاه که مخصوص بیماران اورژانسی و عمدتا مراجعات سرپایی بیمارستان بود و بخش دیگر که مخصوص بیماران کرونایی. روز اول شیفتم در درمانگاه بود. اتاق تزریقات را با پنج تخت سپردند به من. البته از آنجا که دانشجوی بودم گفتند کاری بود صدایمان کن که خدا را شکر کار خاصی هم نبود. بیمارها یکی یکی می آمدند، کارشان انجام میشد و میرفتند. روزهای بعد دیگر از نگاهشان دانشجوی نبودم شده بودم به مانند یک همکار جدید. همان قدر صمیمی و خودمانی. انگار که سال



«سحر به باد صبا گفت، صبح آدینه
سفر مرو و خودت را بکن قرنطینه»

ز خواب خویش چو برخاستی به موقع چاشت
بخوان پیامک اندر زهای "وی.بهداشت"

بشوی دست خودت را همیشه با مایع!
بمان به خانه و ویروس را مکن شایع

اگرچه همت جانانه ات زبانزد نیست
تترس، خانه تکانی زیاد هم بد نیست!

اگرچه خانه نشستن برای تو سخت است
خیال مردم یک شهر در عوض تخت است



بداهه سرايان:
مهدي امام رضايي، عاليه رجبی، طاهره
ابراهيم نژاد، صامره حبيبي، ياسر پناه ي

پوتین سفید

فاطمه قاسمیان

کرونا، واژه‌ی آشنای اخبار این روزهای جهان است که تا چند ماه پیش نامش را نشنیده بودیم اما حالا روزی نیست که خبرهای مربوط به آن را دنبال نکنیم. تا جایی اثرات عمیق و طولانی مدت بر زندگی روزمره‌ی انسان‌ها گذاشته که مدت‌ها طول میکشد تا تبعات روحی و جسمی ناشی از آن برطرف گردد. اگر چه تقریباً تمام جامعه درگیر این معضل شده و با تبعاتش دست به گریبانند، اما سهم کادر درمان از مشکلات بیشتر است. سفیدپوشانی که محیط شغلی خود را به عرصه‌ی فداکاری تبدیل کرده و ساعتها مشغول درمان و نگهداری از مبتلایان به این بیماری بوده اند.

زمانی که هرکدام از افراد جامعه با خانواده‌ی خود در قرنطینه‌ی خانگی به سر می‌برند، هستند مادران و پدران که حسرت دیدار عزیزانشان به خستگی جسمی ناشی از شیفت‌های زیاد و طولانی اضافه شده و به نوازش فرزندانشان از راه دور بسنده کرده اند. و چه دل‌تنگی بزرگی ست برای آن‌ها! این بحران مانند تمام بحران‌های پیش از این در کنار آلام مخصوص به خود، خالق لحظات شکوهمندی نیز بود.



سرپرستاری که جشن آغاز زندگی مشترک خود را به تعویق انداخت و پزشکی که تا روزهای آخر تولد فرزندش مشغول رسیدگی و درمان بیماران بود. از مسئولینی که قبل از بهبودی کامل به محل خدمت خود برگشتند، تا دانشجویانی که داوطلبانه برای خدمت رسانی در بیمارستان حاضر شدند، و پزشکی که تا لحظات آخر حیات خود با سرمی در دست از معالجه‌ی بیمارها دست برداشت، همه‌ی آنان برای نجات جان مردمشان

با لطف خداوند متعال و با عنایت امام زمان (عج) و به یاری خیران گرامی، همزمان با عید نیمه شعبان، بیست بسته‌ی مواد غذایی توسط پایگاه بسیج دانشجویی دانشکده پرستاری، مامایی و پیراپزشکی شرق گیلان تهیه و در بین خانواده‌های بی‌بضاعت توزیع شد.

این بسته‌ها شامل مواد غذایی، مواد بهداشتی و ضدعفونی کننده، ماسک و بسته‌های فرهنگی و آموزش بهداشتی بودند. همچنین طرح "رمایش همدلی" با هدف کمک به مردمی که به دنبال شیوع بیماری کرونا با مشکلات معیشتی مضاعفی مواجه شده اند، برای ماه مبارک رمضان نیز توسط پایگاه بسیج دانشجویی دانشکده پزشکی در دست اقدام است.



آگاهانه زندگی خود را به خطر می‌اندازند. همه‌ی آنان جهادگرند. اما مگر می‌شود جهاد را از شهادت جدا کرد. شهید کسی است که تمام وجودش را یک باره و بدون ذره‌ای تردید در راه اهداف مقدسش فدا میکند.

شهادت، واژه‌ی نام آشنای چهاردهه‌ی گذشته‌ی کشور ماست که برای تعریف معانی گسترده‌ی آن هر زمان انسان‌های ارزشمندی را از دست داده ایم. زمانی برای دفاع از میهن، زمانی برای فرو نشاندن آتش و حالا برای نجات جان هم‌وطنان بیمار.

اما این بار دیگر خبری از سیل مردم پشت پیکر شهیدانمان نیست، دیگر کسی اسپند دود نمی‌کند، جمعیتی نیست نماز بخواند بر پیکرشان. این بار مقدر شده در غربت و سکوت راهیشان کنیم و خدا می‌داند چه دردی دارد این سکوت ممتد.

برای تمام این دردها، برای جوانان برومندی که دیگر نیستند، نداریم شان، برای خستگی‌هایی که تمامی ندارد، دوری‌هایی که کشنده اند، کاش کمی احساس مسئولیت کنیم. کاش کمک کنیم به همدیگر، کمک کنیم به اتمام این دردها...

این سوالی است که در این روزهای کرونایی، اغلب اوقات به آن فکر می‌کنم. همیشه در بحران‌های جدی بشریت، دو طرف در جامعه‌ی بحران‌زده قرار دارند که انگشت اتهام را به سوی هم می‌گیرند و مشکل را از طرف مقابل می‌بینند. در مشکل اخیر نیز، با این پیش‌گفتار که مردم هم تا حدودی کم‌کاری کرده‌اند، می‌خواهم به نقد عملکرد قوای سه‌گانه بپردازم.

از مجلس شروع می‌کنیم. چرا؟ مشخص است. چون امام عزیزمان (ره) فرموده بود مجلس در راس همه‌ی امور است. گزاره‌ای که کمتر در مورد مجلس کنونی در این بحبوحه صدق می‌کند. آیا مجلسی که در همان روزهای اول شیوع ویروس منحوس کرونا، جان خود را عزیزتر از جان ملت دانست و به این بهانه نمایندگان خود را به قرنطینه‌ی خانگی فرستاد مصداق کلام امامان است؟ این درحالی است که کارمندان غیر مجلسی (!!!) تا واپسین روزهای زمستان ۹۸ برای گذران معاش خود مجبور به حضور در محل کار بودند. می‌خواهم بدانم اگر این مجلس برای مدتی هم شده شبیه مجلس مد نظر امامان می‌شد، لازم بود که رهبر انقلاب برای بررسی بودجه‌ی سال آینده‌ی کشور از حکم حکومتی استفاده کنند؟! خبری در چند روز گذشته خیلی کامم

را تلخ کرد؛ در نیمه‌ی اول فروردین ماه، جلسه‌ی مجازی (!!!) مجلس برای دومین بار به حد نصاب نرسید و لغو شد. یعنی آقایان خادم ملت، در خانه‌های تهی از ویروسشان هم وقتی برای ولی نعمتانشان ندارند؟! بگذریم...

- ببخشید قربان، ماسک دارید؟

- خیر.

- ژل ضد عفونی دست چطور؟

- متأسفانه تمام شده.

در هفته‌های اول این همه‌گیری، این مکالمه‌ای بود که تقریباً در تمامی داروخانه‌های استان بین مردم و متصدیان داروخانه رواج داشت. اما صدا و سیما و فضای مجازی را که نگاه می‌کردی، خبر از کشف انبارهای بسیار بزرگ احتکار کالاهای بهداشتی می‌داد. این دو موضوع با هم جور در نمی‌آمد. اگر ماسکی کشف می‌شد چرا در دسترس مردم قرار نمی‌گرفت؟ آیا قوه قضائیه نمی‌توانست رسیدگی به این پرونده‌ها را قدری سرعت دهد تا مردم همیشه با این جواب‌های منفی رو به رو نشوند؟ باز هم خوشا به غیرت همین مردم که با تشکیل گروه‌های جهادی و برگزاری رزمایش همدلی، در گوشه گوشه‌ی کشور این مشکل را تا حدود زیادی رفع کردند.

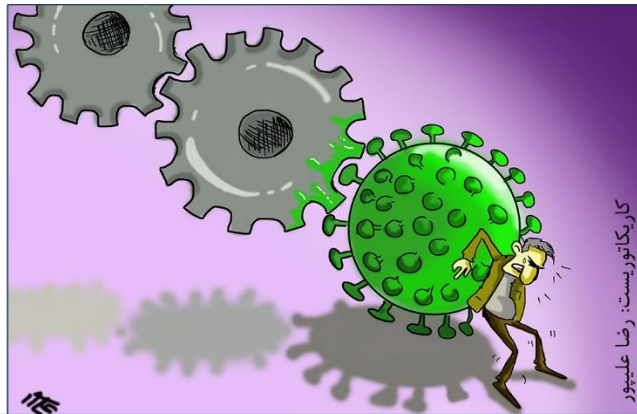
این روزها گهگاه که از خانه بیرون می‌زنی و نگاهی به سطح شهر می‌اندازی، با جمعیت انبوهی مواجه می‌شوی که بدون دغدغه‌ی بیماری در حال گذران زندگی روزمره‌ی قبل از بیماری خود هستند.

از خود سوال می‌کنی: نکنند بیماری ریشه‌کن شده است و ما بی‌خبریم؟! صحبت‌های کیانوش جهانپور و آمار روزانه‌ی اعلامی او به یادت می‌آید. جواب منفی است. پس چرا این مردم همه چیز را رها کرده‌اند؟! جواب را از صحبت‌های مسئولین دولتی متوجه می‌شویم؛ فاصله‌گذاری اجتماعی دیگر معنایی ندارد، باید فاصله‌گذاری هوشمند شود!

چه شد که دولت به این نتیجه رسید که باید فاصله‌گذاری اجتماعی یا همان قرنطینه‌ی خودمان را که تازه در حال نتیجه دادن بود رها کند؟ درست است که در این روزگار تحریم‌های ناجوانمردانه، هم باید چرخ اقتصاد بچرخد و هم سلامت مردم، اما آیا بین این دو، هیچ اولویتی وجود ندارد؟

وقتی تردهای بین استانی برداشته شود، ساعت کار ادارات دولتی به حالت اولش برگردد، فعالیت مشاغل کم‌کم به روال عادی خود برگردد، دیگر میتوان انتظار داشت که این ویروس مهار شود؟! اگر در این اثنا، حتی یک نفر از افراد جان‌بر کف عرصه‌ی سلامت، جان خود را از دست بدهد، هزینه‌ی سنگین تری ندارد؟! اصلاً گیرم همه به لطف خدا سالم ماندند، با جان‌های خسته‌ی آنها چه می‌کنید؟ جالب است که اگر پای صحبتشان هم بنشینیم اغلب از ایجاد موج دوم کرونا هراسانند.

چه زیبا فرمودند مولایمان: آن چه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران هم نپسند. یک کلام؛ "مردم" را عزیزان خود بدانید!



کاریکاتور است: رضا علیپور

پس از فراگیری بحران کرونا در استان گیلان، طی هماهنگی‌های عمل آمده بین بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی گیلان با معاونت درمان دانشگاه و بسیج جامعه پزشکی استان، بر اساس نیاز مراکز درمانی، فراخوان‌هایی از سوی این تشکل دانشجویی برای اعزام نیروی داوطلب تنظیم و منتشر شد که به دنبال این فراخوان‌ها و تبلیغات صورت گرفته، به لطف خدا مجموعاً ۳۸ نفر در زمینه‌های تخصصی و ۲۳ نفر در زمینه‌های غیرتخصصی ثبت نام کردند و به "ستاد توزیع نیروهای جهادی دانشگاه علوم پزشکی گیلان در بحران کرونا" معرفی شدند.

بخشی از نیروهای بسیجی داوطلب عرصه تخصصی به دنبال اعلام نیاز بیمارستان امینی لنگرود و طی هماهنگی با ریاست بیمارستان، جهت ارائه خدمات به مدت ۱۸ روز در این مرکز درمانی ساماندهی شدند.

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی گیلان
مدیر مسئول و سردبیر: محمد فتحی
هیئت تحریریه: علی نورعلیزاده، ریحانه امدادی، مرضیه ذاتی، فاطمه قاسمیان
کاریکاتور است: رضا علیپور
طراح: سیده عاطفه محمدی